

۳۰ خرداد ۱۳۹۵ - شماره: ۵۷

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

پاسخ به اکاذیب برخی سایت‌های
اینترنتی درباره‌ی کتاب
«بازگشت به اسلام»

نویسنده مقاله:

محمد امیر خلیلی

توجه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسط
کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم



﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاحِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (صف / ۸)

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند، در حالی که خدا نور خود را کامل می‌کند اگرچه کافران کراهت داشته باشند».

اخیراً یکی از پایگاه‌های اینترنتی با نام «شهر سؤال» که خود را «مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی» (!) تصور می‌کند، مطلبی در قالب یک پرسش و پاسخ ساختگی، علیه حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی و کتاب گران‌سنگ ایشان «بازگشت به اسلام» منتشر نموده و کوشیده است که در آن با استفاده از حربه‌ی نخ‌نمای تحریف، توهین و افترا و با رویکردی مغالطه‌محور و عوام‌فریبانه، به زعم خود نگرشی منفی نسبت به این عالم بزرگ و اثر ارزشمند و ماندگارشان ایجاد کند.

هر چند مطلب منتشر شده در پایگاه مذکور، به غایت سخیف و غیر علمی و مبتنی بر «تقطیع»، «تحریف» و «تأویل» مغرضانه‌ی سخنان حضرت علامه در کتاب «بازگشت به اسلام» است و از این رو، صلاحیت آن را ندارد که عنوان «نقد» به خود بگیرد و مورد اعتنا واقع شود، ولی بنا بر درخواست برخی علاقه‌مندان حضرت علامه و نیز در راستای عمل به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، لازم دیدم که در این زمینه روشن‌گری نمایم و به حول و قوه‌ی الهی عوام‌فریبی

و دروغ‌گویی این افراد مغرض و معلوم الحال را آشکار کنم، تا کسانی که با رویکردی ماکیاولیستی برای اظهار خوش‌خدمتی به «سادات و کبرائشان»، هر دروغ، افترا و تدلیسی را مباح می‌شمارند، دیگر به خود اجازه‌ی یاوه‌گویی ندهند.

پیش از هر چیز باید ابراز تأسف کرد که دست‌اندرکاران و به اصطلاح کارشناسان (!) این سایت، به جای رعایت ادب و متانت در نقادی و طرح شبهات خویش با زبانی عالمانه و روشی منطقی، به شیوه‌ای بسیار زشت، عامیانه و غیر اخلاقی متوسل شده‌اند و در همان ابتدای کار، با استفاده از عنوانی توهین‌آمیز و عکسی موهن از موجودی موهوم و ترسناک (!)، شخصیت، روحیه و اغراض ضدّ اسلامی خود را برای مخاطب آگاه به نمایش گذاشته‌اند تا به زعم خود مخاطب ناآگاه را از پیش دچار بدبینی و پیش‌داوری درباره‌ی حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی سازند. بگذریم از اینکه اساساً مراکز پاسخگویی به سؤالات دینی چنین روش‌های کودکانه، غیر متعارف و موهنی را برای پاسخگویی به سؤالات دینی در پیش نمی‌گیرند و به اصطلاح برای مخالفان خود شکلک درست نمی‌کنند و از اینجا دانسته می‌شود که این پایگاه بی‌هویت، چه اندازه وزن و اعتبار علمی دارد و از چه الگویی در نقد و نظر پیروی می‌کند! طبیعتاً برای ما نیز ممکن و بسیار آسان است که برای معرفی این پایگاه هتاک از تصویر غار خرس‌ها یا لانه‌ی گرگ‌ها و برای معرفی نویسنده‌ی فریبکار آن، از عکس گرگی در حال زوزه کشیدن یا روباهی در کمین مرغان بی‌خبر استفاده کنیم، ولی از آنجا که ما شأن خود را اجلّ از این رفتارهای کودکانه و موهن می‌دانیم، تنها به بررسی علمی ادعاهای این پایگاه و نویسنده‌ی بی‌پروایش می‌پردازیم.

روش پاسخگویی ما به این نحو است که شبهات و ابهامات مطرح شده از سوی پایگاه «شهر سؤال» را به ترتیب بیان می‌کنیم و سپس به صورت مستدل پاسخ می‌دهیم. لذا از همه‌ی خوانندگان محترم دعوت می‌کنیم که به هر فقره از پاسخ‌ها، به صورت کامل و با دقت توجه فرمایند تا تحریفات آشکار، خیانت در امانت، نقل قول‌های تقطیع‌شده و خلاصه سوء نیت و غرض‌ورزی نویسنده‌ی مطلب برایشان کاملاً آشکار شود.

الف.

نویسنده‌ی مطلب در نخستین گام خود، «گمنام» بودن حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی را عیب یا نقیصه‌ای برای ایشان به شمار آورده و این در حالی است که خود به خوبی می‌داند - هر چند خود را به نادانی زده است - که بیشتر صدّیقان و صالحان و ابرار و اولیاء همواره در غربت و گمنامی به سر برده‌اند و از شهرت و نام‌آوری گریزان بوده‌اند و اتفاقاً در غالب موارد، این مترفین و

مستکبرین و منافقین بوده‌اند که به مدد امکانات تبلیغاتی خود، از شهرت و جاه و مقام، حظّ وافری داشته‌اند! همچنانکه مسأله‌ی مستعار بودن یا نبودن نام حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی نیز به هیچ روی مسأله‌ی جدیدی نیست؛ چراکه از مدّت‌ها پیش، امکان مستعار بودن نام این بزرگوار در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان مطرح و به تفصیل توضیح داده شده است^۱ و لذا تکرار آن توسط این آقایان، کشف تازه‌ای محسوب نمی‌شود و تنها تکرار مکرّرات بر بنیاد تجاهل و با انگیزه‌ی حاشیه‌سازی است. بدون شک اینکه «منصور هاشمی خراسانی» نام این عالم بزرگوار یا لقب ایشان است، چیزی نیست که برای اهل علم موضوعیت داشته باشد؛ چراکه نام‌ها و لقب‌ها در هر حال اموری اعتباری هستند و چیزی که برای اهل علم موضوعیت دارد امور حقیقی است و آن همانا اندیشه‌ها و آرمان‌های اسلامی این عالم بزرگوار است که چراغ راه حق‌جویان و عدالت‌خواهان جهان است. البته همان طور که در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان آمده، >«منصور» و «هاشمی» از نام‌های بسیار رایج در منطقه‌ی آسیای میانه خصوصاً کشور افغانستان هستند و با این وصف، دلیلی برای مستعار دانستن آن‌ها وجود ندارد. «خراسانی» نیز لقبی بسیار متعارف برای عالمانی است که در این منطقه‌ی جغرافیایی زندگی می‌کنند و با این وصف، تعجّب از آن در موضع خود نیست<^۲، ولی حتّی اگر فرض بگیریم که «منصور هاشمی خراسانی» نام این عالم بزرگوار نیست، بلکه تنها لقب ایشان است، باز هم عیب یا نقیصه‌ای برای ایشان شمرده نمی‌شود؛ چراکه به بیان عالمانه‌ی پایگاه ایشان، >اولاً استفاده از نام مستعار در میان رهبران آزاده و اصلاح‌طلب جهان که دشمنان فراوانی ... دارند طبیعی است و چیز غیر عادی و دور از انتظاری محسوب نمی‌شود؛ ثانیاً داشتن دو یا چند نام در میان بسیاری از مردم جهان، حتّی در مواردی که تهدید و خطری برای آنان وجود ندارد، رایج و متعارف است، در حالی که شخصیت، روش و اهداف آنان در هر حال ثابت و مشخص است؛ ثالثاً اتخاذ لقب برای پیشوایان و بزرگان دین، کاری شایع و معمول است و سنتی اسلامی به شمار می‌رود که گاهی توسط دوستداران و حامیان‌شان و با توجّه به خصال و صفات نیک آنان انجام می‌شود و حتّی بیشتر از نام‌های خودشان شهرت می‌یابد؛ چنانکه به عنوان نمونه، لقب «مصطفی» برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از این قبیل است، بل لقب «احمد» که در انجیل با آن معرفی شده و بشارت داده شده، از این قبیل بوده است... سایر پیشوایان اهل بیت نیز القاب مختلفی مانند «باقر»، «صادق»، «کاظم» و «رضا» داشتند و امروز به آن‌ها شناخته‌تر هستند تا به نام‌های خود، بل امام مهدی که

۱ . نگاه کنید به: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، نقدها و بررسی‌ها، کد ۶.

۲ . پایگاه اطلاع‌رسانی، آشنایی، پرسش‌های رایج، آیا «منصور هاشمی خراسانی» یک نام مستعار است؟

منصور به سوی او دعوت می‌کند نیز نام دیگری دارد و «مهدی» لقب و شهرت اوست.^۱ لذا برای عیب‌جویان مغرض و کوتاه‌بین بهتر است که دستاویزهای محکم‌تری برای نقد حضرت علامه پیدا کنند و به جای تشبیه به این قبیل گمانه‌زنی‌ها و حاشیه‌سازی‌های بی‌ارزش، به متن و محتوای پیام ایشان بپردازند و اگر از شکست علمی و رسوایی آشکار خویش نمی‌هراسند، درباره‌ی اندیشه‌ها و آرمان‌های اسلامی این عالم بزرگوار قلم‌فرسایی کنند.

ب.

نویسنده‌ی مطلب در پاراگراف بعدی خود، سه ادّعی گزاف و سراسر کذب را علیه حضرت علامه مطرح می‌کند تا این واقعیت را به همه‌ی ما گوشزد نماید که با منتقدی منصف، باسواد و پرهیزکار روبه‌رو نیستیم، بل با نویسنده‌ای مغرض، بی‌سواد و بی‌تقوا روبه‌رو هستیم که برای اثبات برداشت‌های مغلوطن خود، از هیچ دروغ شاخدار و تهمت بی‌پایه‌ای پرهیز نمی‌کند. او مدّعی می‌شود که تمام سخن حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی این است: «دور من جمع شوید و به من پول و سلاح بدهید!!» همچنین، ادّعا می‌کند که ایشان «از اندیشه‌های آخر الزّمانی و اعتقاد مردم به مهدویت سوء استفاده [می‌کند]! همچنین، با کمال تعجّب مدّعی می‌شود که «نمی‌توان سخن جدیدی در نوشتار او دید!» اما به زودی آشکار می‌شود که این ادّعاها تا چه اندازه غیر منصفانه، کذب و بی‌اساس است و این نویسنده‌ی متقلّب و فریبکار چگونه و با چه سماجی در پی اغوا و تحریک مخاطب بی‌اطلاع علیه حضرت علامه است؛ غافل از آنکه دیگر زمان چنین اکاذیبی گذشته است و مردم می‌توانند به سادگی و به سرعت و با نخستین مراجعه به کتاب و پایگاه اطلاع‌رسانی این بزرگوار به بی‌اساس بودن آن‌ها پی ببرند! در ذیل به بررسی این ادّعاها می‌پردازیم:

اولاً کسی که مردم را با سوء استفاده از اندیشه‌های آخر الزّمانی و اعتقادشان به مهدویت، به سوی خود دعوت می‌کند، پیش از هر چیز برای خود مدّعی مقامات خاصّی می‌شود و مثلاً خود را «منصوب» از جانب خداوند یا شخصی «موعود» یا در ارتباط با امام مهدی علیه السلام می‌خواند و با اتّکاء و استناد به این قبیل دعاوی موهوم و آخر الزّمانی، از مردم می‌خواهد که با او بیعت و از او اطاعت کنند و مثلاً به او پول و سلاح بدهند، در حالی که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به هیچ عنوان مدّعی مقامات خاصّی برای خود نیست و خود را «منصوب» از جانب خداوند یا شخصی «موعود» یا در ارتباط با امام مهدی علیه السلام نمی‌خواند و از مردم نمی‌خواهد که با او بیعت و از او اطاعت کنند و مثلاً به او پول و سلاح بدهند، بلکه آشکارا و با صراحت خود را

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی، نقدها و بررسی‌ها، کد ۶.

«یکی از مردم» می‌شمارد^۱ و می‌فرماید: «بدانید که مقصود من از این حرکت، کسب ثروت یا قدرت یا شهرت در زندگی دنیا نیست و نمی‌خواهم که در زمین برتری یابم یا تباهی انگیزم و در دین بدعتی گذارم یا فرقه‌ای برسام یا حلالی را حرام و حرامی را حلال گردانم یا مدّعی چیزی شوم که خداوند برای من قرار نداده است. بی‌گمان من فرشته نیستم و نمی‌گویم که به من وحی می‌شود و نمی‌گویم که صاحب این امر هستم و نمی‌گویم که با او در ارتباطم.»^۲ و از این رو، خطاب به مردی که از جایی دور به نزد ایشان آمده و ایشان را شخصی «موعود» نامیده، خشمگینانه فرموده است: «دست از من بردار ای برادر! آیا این همه راه را از سرزمین خود آمده‌ای تا من را درباره‌ی دینم فریب دهی؟! به خدا سوگند من زمینه‌ی ظهور مهدی را می‌سازم، ولی اهمیت نمی‌دهم که من را به چه چیز می‌نامی؛ زیرا من آسمان آبی را سقف خود و زمین خاکی را فرش خود نساخته‌ام و خود را مانند پاره‌سنگی در اقیانوس بلا نینداخته‌ام تا تو از سرزمین خویش بیایی و من را موعود بنامی!»^۳ آری، این حقیقت آشکاری است که پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان نیز بارها و به انحاء مختلف آن را اعلام کرده و به عنوان نمونه گفته است: «منصور هاشمی خراسانی صرفاً عالمی مسلمان است که با هدف ظاهر ساختن مهدی علیه السلام و رساندن او به قدرت، قیام کرده است و مسلمانان را به بیعت با آن حضرت به جای بیعت با این و آن فرا می‌خواند و بدین سان برای اقامه‌ی اسلام خالص و کامل در جهان زمینه‌سازی می‌کند»^۴ و گفته است: «منصور هاشمی خراسانی از هیچ مسلمانی برای خود بیعت نمی‌گیرد؛ چراکه بیعت را تنها برای خداوند می‌داند و مرادش از آن، بیعت با کسی است که خداوند به بیعت با او فرمان داده و او کسی جز مهدی نیست که بیعت با او بر هر مسلمانی واجب است.»^۵ و گفته است: «ما بارها و به صراحت اعلام کرده‌ایم که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی صرفاً یک عالم مسلمان است که به زمینه‌سازی علمی و عملی برای ظهور امام مهدی علیه السلام می‌پردازد و ادّعی موعود بودن ندارد»^۶ و گفته است: «حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی، مدّعی نیست که مهدی است و مدّعی نیست که فرزند اوست و مدّعی نیست که نایب اوست و مدّعی نیست که فرستاده‌ی اوست، ولی در عمل به سوی او فرا می‌خواند

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی، گفتارها، کد ۱۰.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی، نامه‌ها، کد ۱۰.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی، گفتارها، کد ۳.

۴. پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۳۰.

۵. همان.

۶. پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۲۰۱.

و در واقع برای ظهور او زمینه‌سازی می‌کند.^۱ بلکه در این باره حجت را بر همگان تمام کرده و گفته است: «منصور هاشمی خراسانی یکی از بندگان خدا و امت پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که از قرآن کریم و سنت متواتر آن حضرت در روشنائی عقل پیروی می‌کند و ادّعی نبوت یا امامت یا مهدویت ندارد و با هیچ دولت یا مذهب یا گروهی مرتبط نیست و تنها با اقداماتی فرهنگی از قبیل نگارش کتاب و گفتگو با مسلمانان، به سوی مهدی دعوت می‌کند و برای ظهور آن حضرت زمینه‌سازی می‌نماید و در ازای این کار نیک و پرمشقت، از کسی مزدی نمی‌طلبد و تنها از خداوند خواهان مزد است و مال کسی را به باطل نمی‌خورد و جان کسی را به غیر حق در خطر نمی‌اندازد و به موری کوچک یا جاننداری بزرگ‌تر از آن ستمی نمی‌ورزد و با این وصف، اگر کسی دعوت او را اجابت کند و از او حمایت نماید، با نظر به راستی سخن و درستی کار او بر پایه‌ی ادله‌ی عقلی و شرعی و با انگیزه‌ی زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است و اگر کسی این کار را نکند یا به جای این کار با او دشمنی ورزد، به او زبانی نمی‌رساند و تنها خود را از خیری محروم می‌سازد یا در شری می‌اندازد و خداوند به کار همگان آگاه است. بنابراین، منصور هاشمی خراسانی، تنها مسلمانی عالم و پرهیزکار است که مسلمانان را از پیروی حاکمان ستمگر و زورگو باز می‌دارد و به پیروی مهدی فرا می‌خواند و از پیروی ظنون و اوهام نهی می‌کند و به پیروی علم و یقین امر می‌نماید و از جهل و تقلید و اهواء نفسانی و دنیاگرایی و تعصب و تکبر و خرافه‌گرایی بر حذر می‌دارد و به اقامه‌ی اسلام خالص و کامل در پرتو قرآن و سنت و عقل تحریض می‌فرماید و با این وصف، کسانی که ایشان را دشمن می‌دارند، در پیشگاه خداوند عذری ندارند و باید خود را برای عذاب او آماده سازند؛ چراکه واضح است دشمنی کردن با چنین کسی جایز نیست، بلکه دوستی کردن با او واجب است و کسی که با او دشمنی می‌کند، ظالم و متعدّی است؛ مانند کسی که به او اهانت می‌کند و کسی که او را استهزاء می‌نماید و کسی که به او تهمت می‌زند و کسی که بر او دروغ می‌بندد و کسی که از او باز می‌دارد و روشن است که همه‌ی این کسان در ضلالتی آشکارند و برای آنان کیفری سخت خواهد بود.^۲ با این وصف، ادّعی آنکه این عالم بزرگوار تنها به دنبال پول و سلاح برای خود است و «از اندیشه‌های آخر الزّمانی و اعتقاد مردم به مهدویت سوء استفاده [می‌کند]»، بهتانی آشکار و ناجوانمردانه و دروغی شاخدار و قبیح است که تنها از فردی شرور و مغرض بر می‌آید؛ فردی که برای دفاع از دیدگاه‌های غلط و انحرافی خود به هر روش کثیفی متوسّل می‌شود و رذالت و شیطنت را به جایی می‌رساند که سخن علمی و استدلالی حضرت علامه درباره‌ی نیاز مهدی به نفر، پول و سلاح

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۲۹.

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۱۰.

برای رسیدن به حاکمیت را به معنای طلب پول و سلاح از مردم برای خود می‌شمارد!!! آری، حضرت علامه در بخشی از کتاب ارزشمند خود با استناد به دلایل متقن عقلی و شرعی، فقدان امکانات لازم برای امام مهدی را مانع اصلی ظهور و حکومت آن حضرت دانسته و تأکید فرموده است که مردم موظف به زمینه‌سازی برای ظهور و حکومت آن حضرت از طریق تأمین نفر، پول و سلاح کافی برای آن حضرت هستند، تا به این ترتیب آن حضرت نیروی انسانی، اقتصادی و دفاعی لازم برای رسیدن به آرمان مقدّسش را در اختیار داشته باشد، اما ایشان هرگز و در هیچ جا نفرموده‌اند که مردم باید این منابع را در اختیار شخص ایشان قرار دهند!!! چنین افترای غیر منصفانه و بی‌شرمانه‌ای، محض شرارت و دروغ‌پردازی پایگاه‌های منحرف و معلوم الحالی مانند «شهر سؤال» است که تنها سلاح و ابزار تبلیغاتی‌شان، افترا و نشر اکاذیب است. در حالی که چنین اتهاماتی بیش از هر کس بر حاکمان جائر و مستکبر آن‌ها وارد است که با سوء استفاده از نفر، مال و سلاحشان، آشکارا خود را «ولی امر مسلمین جهان» و «نایب امام زمان» می‌شمارند و ولایت مطلقه‌ی خود را همان ولایت رسول الله می‌انگارند و هدفی جز حفظ نظام سیاسی‌شان با افزایش نفر، مال و سلاح ندارند، بی‌آنکه از جانب قلم‌به‌دستان خائن و مزدوری مانند «شهر سؤال»، مورد سؤال یا اتهام قرار گیرند!!!

ثانیاً بهتر بود نویسندگی دروغ‌پرداز و بی‌اخلاق این پایگاه، به جای وارد کردن این اتهامات بی‌اساس به این عالم بزرگوار، تنها یک نمونه از «سوء استفاده‌ی ایشان از اعتقاد مردم به مهدویت» را بیان می‌کرد تا خودش به «سوء استفاده از اعتقاد مردم به مهدویت» برای بدبین ساختن آنان به این عالم بزرگوار متّهم نشود! اما می‌بینیم که این نویسندگی دروغ‌پرداز و بی‌اخلاق تنها پشت افتراها و اتهامات گسترده‌ی خود پنهان شده است و توان ارائه‌ی دلیل و اثبات حتّی یکی از این ادّعاهای خود را ندارد. روشن است که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی نه تنها از اعتقاد مردم به مهدویت سوء استفاده نکرده، بلکه با منهجی خردمندانه و روشی عالمانه با سوء استفاده‌ی این آقایان از اعتقاد مردم به مهدویت مبارزه کرده و به تبیین مهدویت اصیل و افشای مهدویت انحرافی پرداخته و همین موجب خشم این آقایان شده است. این عالم بزرگوار در بخشی از کتاب ارزشمند خود، با اثبات تواتر بی‌نظیر روایات امام مهدی علیه السلام در منابع روایی معتبر عامّه‌ی مسلمانان و افشای تبعات شوم و توالی فاسد غیبت آن حضرت و تبیین ضرورت ظهور او و فوریت آن و تشریح نقش محوری مردم به عنوان زمینه‌سازان اصلی ظهور و ده‌ها روشنگری بنیادین و حائز اهمیت دیگر که تاکنون توسط عالمان خائن کتمان شده، به اصلاح و تثبیت اعتقاد مردم به مهدویت یاری رسانده است، تا حدّی که می‌توان ایشان را احیاگر مهدویت اصیل و واقعی دانست. به علاوه، ایشان با افشاگری‌های شجاعانه و مسئولانه‌ی خود در مورد خیانت‌های عالمان فاسد و قرائت انحرافی

برخی حاکمان از اسلام، زمینه را برای آشنایی مسلمانان جهان با اسلام ناب محمدی و آگاهی هر چه بیشتر آنان از حقایق قرآن و سنت فراهم نموده و اتفاقاً همین امر است که موجب غیظ فراوان و خصومت این قلم‌به‌دستان مزدور نسبت به این عالم نستوه و مجاهد شده است.

ثالثاً اگر نویسنده «نمی‌تواند سخن جدیدی در نوشتار ایشان پیدا کند»، تنها به سبب «ناتوانی» شدید خودش است؛ زیرا طبیعتاً کسی که چشم خود را بسته است «نمی‌تواند» حقیقت را ببیند و کسی که در گوش خود پنبه فرو کرده است «نمی‌تواند» حقیقت را بشنود، در حالی که این «ناتوانی» او به معنای آن نیست که حقیقتی در بیرون وجود ندارد! از این رو، ممکن است کسان دیگر «بتوانند» حقیقتی را پیدا کنند که او قادر به پیدا کردن آن نیست! هر چند ما معتقدیم که نویسنده‌ی مذکور سخنان جدید بسیاری در نوشتار حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی یافته و دقیقاً به همین دلیل، به صرافت افتاده و مجبور شده است که دین خود را بفروشد و آخرت خود را تباه کند و با استفاده از کذب، افترا و مغالطه، ردّی جدید برای آن بنویسد، در حالی که اگر سخنان جدیدی در کتاب «بازگشت به اسلام» نیافته بود، به سادگی می‌توانست به ردّیه‌هایی که قبلاً برای سخنانی مشابه آن نوشته شده بود ارجاع دهد یا حداقل برخی از آن‌ها را به مخاطب معرفی کند! هیچ تردیدی نیست که نویسنده‌ی بی‌اخلاق این سایت فرمایشی، خود نیز به کذب بودن ادّعای خود واقف است، ولی امیدوار است کسانی که تاکنون کتاب شریف «بازگشت به اسلام» را نخوانده‌اند به این ادّعای کذب او اعتماد کنند و تصوّر نمایند که این کتاب واقعاً چیزی جز تکرار برخی مکرّرات، بدون هر گونه استدلال و نکته‌ی جدید نیست! بیهوده نیست که می‌گویند برای شناخت یک حقیقت باید دید که دشمنانش آن را چگونه توصیف می‌کنند؛ چراکه آنان به اقتضای دشمنی‌شان با آن، ویژگی‌های مثبت آن را معکوس جلوه می‌دهند! با این وصف، معنای این سخن که در کتاب منصور هاشمی خراسانی سخن جدیدی وجود ندارد، آن است که در این کتاب سخنان جدید بسیاری وجود دارد و این حقیقتی است که افراد مطلع و منصف با مراجعه‌ی به آن به سادگی در می‌یابند و اذعان می‌کنند که کتاب شریف «بازگشت به اسلام» یک مکتب اسلامی بدیع و کامل است که رویکردی اصیل و کاملاً متفاوت با قرائت رسمی در حوزه‌ی اسلام‌شناسی را ارائه نموده و در زمینه‌ی بسیاری از موضوعات اسلامی و معضلات مسلمانان، دیدگاه‌های نوین، انقلابی و راهگشایی را ابراز نموده است. با این اوصاف، حاشای ناشیانه و رقت‌انگیز نویسنده‌ی «شهر سؤال» در این باره، مثل آن است که تاجر شیاد و حيله‌گری در بازار، الماس گران‌بهایی را در دست دیگری تکه‌شیشه‌ای بی‌ارزش معرفی کند تا مردم را از خرید آن بازدارد و به خرید تکه‌شیشه‌های بی‌ارزش خود تشویق نماید!

ج.

اما این نویسنده‌ی «ناشی» و «بی‌سواد» که در کمال تعجب و نابوری حضرت علامه را به «بی‌سوادی» متهم نموده است (!) در ادامه سعی می‌کند که به زعم خود، مستندات از متن کتاب «بازگشت به اسلام» برای اثبات دروغ‌های خود ارائه نماید، در حالی که با این کار خود، کمک زیادی به افشای دروغ‌هایش و آشکار شدن نیت سوئش نموده است. لذا ما تک تک مواردی که او به کتاب «بازگشت به اسلام» استناد کرده است را بررسی می‌کنیم تا حقیقت برای جویندگان آن آشکار شود ان شاء الله:

۱. نویسنده‌ی مغرض و مفت‌ری، مدعی شده که حضرت علامه در صفحه‌ی ۱۷۰ کتاب «بازگشت به اسلام»، برای خود «جایگاهی محوری» قائل شده است. گفتنی است که صفحه‌ی ۱۷۰، آخرین صفحه از بخش سوم کتاب است که به بررسی «موانع بازگشت به اسلام» می‌پردازد و آخرین و هفتمین مانع از این موانع یعنی «ممانعت دشمنان اسلام» از اقامه‌ی اسلام را تبیین می‌نماید. در بخش پایانی این مبحث، حضرت علامه به تبیین تقابل آشکار دو جبهه‌ی حق و باطل در آخر الزمان پرداخته و تأکید فرموده است که در دوران حساس کنونی که این تقابل به اوج خود رسیده است، «هر کسی در این جهان، باید موضع خود را معلوم نماید و همراهی با یکی از دو جبهه را برگزیند»، به این معنا که روشن نماید به کدام یک از دو جبهه تعلق دارد؛ جبهه‌ی خداوند یا جبهه‌ی شیطان و سپس توضیح داده که ویژگی بارز جبهه‌ی خداوند آن است که به دنبال برقراری حکومت خلیفه‌ی خداوند است و تنها از او حمایت می‌کند و ویژگی جبهه‌ی شیطان آن است که حاکمانی به جز خلیفه‌ی خداوند را بر سر کار می‌آورد و از آنان حمایت می‌کند. سپس ایشان در راستای عمل به این وظیفه‌ی همگانی که «هر کسی در این جهان، باید موضع خود را معلوم نماید و همراهی با یکی از دو جبهه را برگزیند» می‌فرماید که اول از همه خودش این کار را انجام می‌دهد و موضع خودش را معلوم می‌نماید و اعلام می‌فرماید که ایشان در جبهه‌ی خداوند است و تنها از مهدی آل محمد حمایت می‌کند و کسی دیگر غیر از او را شایسته‌ی حکومت نمی‌شمارد و تبعاً هر کس که در این جبهه قرار دارد دوست و همکار و همفکر ایشان است و هر کس که در جبهه‌ی مقابل است، با ایشان میانه‌ای ندارد. از این رو می‌فرماید: «بنابراین، همه‌ی کسانی که در جبهه‌ی خداوند هستند، از منند و من از آنان هستم، اگرچه من را شناسند و من آنان را شناسم و نشانه‌ی آنان این است که برای تحقق حاکمیت خداوند بر جهان به اذن او تلاش می‌کنند و همه‌ی کسانی که در جبهه‌ی خداوند نیستند، با من بیگانه‌اند و من با آنان بیگانه‌ام، اگرچه من را شناسند و من آنان را شناسم و نشانه‌ی آنان این است که برای تحقق حاکمیت دیگران بر جهان تلاش می‌کنند.» روشن است که این سخنی بسیار صحیح،

متین و مبتنی بر مبانی توحیدی است و هیچ اشکالی در آن دیده نمی‌شود و هیچ «جایگاه محوری» را نیز برای حضرت علامه اثبات نمی‌کند، بلکه تنها جایگاه ایشان به معنای موضع ایشان و دوستان و دشمنان ایشان را معرفی می‌نماید. به راستی آیا اگر کسی موضع خود در یک منازعه را تعیین و دوستان و دشمنانش در آن را معرفی کند و بگوید من با این گروه هستم و این‌ها دوستان و دشمنان من هستند، برای خودش «جایگاهی محوری» قائل شده است؟! از اینجا دانسته می‌شود که این ادّعای نویسنده‌ی مغرض و عیب‌جوی «شهر سؤال» صرفاً مبتنی بر تحریف و تقطیع عمدی سخن این عالم بزرگوار و مغالطه‌ای بسیار زشت و شرم‌آور به منظور فریب افکار عمومی است، حال آنکه در سراسر کتاب «بازگشت به اسلام» آشکار است که این عالم بزرگوار برای خود «جایگاهی محوری» قائل نیست، بلکه «جایگاهی محوری» را تنها برای خلیفه‌ی خداوند در زمین حضرت مهدی علیه السّلام قائل است و خود را تنها در حزب و جبهه‌ی او می‌شمارد.

۲. مورد دیگر جایی است که نویسنده‌ی متقلّب و فریبکار «شهر سؤال»، مطلبی از صفحه‌ی ۲۳۶ کتاب «بازگشت به اسلام» را گزینش می‌کند و سپس با تقطیعی مغرضانه و شیطنت‌آمیز، آن را به ۴ صفحه‌ی بعد یعنی صفحه‌ی ۲۴۰ کتاب می‌چسباند و از آن مطابق با اهواء و اغراض فاسد خود استنتاج می‌کند! توضیح آنکه حضرت علامه بارها اعلام فرموده است که وظیفه‌ی اصلی خویش را یافتن مردمانی شایسته و گردآوری، تربیت و آماده‌سازی آنان برای حفاظت، اعانت و اطاعت از امام مهدی علیه السّلام می‌داند و این از قضا در همان صفحه‌ی ۲۴۰ نیز به وضوح ذکر شده است. آری، ایشان معتقد است که مانع ظهور امام مهدی علیه السّلام هر چیزی است که با استیلاء آن حضرت بر زمین منافات دارد مانند فقدان نفر، مال و سلاح کافی و لذا معتقد است که رفع این مانع برای تحقق حکومت آن حضرت مانند هر حکومت دیگری در جهان ضروری است و این تنها با حمایت کافی مردم از آن حضرت با تأمین نفر، مال و سلاح کافی انجام می‌شود. اما آیا بیان این واقعیت محسوس و مجرّب که وظیفه‌ی یک عالم مسلمان و وفادار به امام مهدی علیه السّلام است، به معنای آن است که او نفر، مال و سلاح کافی را برای خودش می‌خواهد، نه برای امام مهدی علیه السّلام؟! به بیان دیگر، آیا اگر عالمی مسلمان مردم را به انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان و عمل به فریضه‌ی زکات دعوت کند، به این معناست که چشم طمع به اموال آنان دوخته است و اموال آنان را برای خودش می‌خواهد؟! این چیست جز سوء ظن و تهمتی بدون دلیل و بی‌شرمانه که تنها از بی‌پروایی و خبث باطن تهمت زننده نشأت می‌گیرد؟! با این حساب، آیا نمی‌توان هر امر کننده‌ی به معروف و نهی کننده‌ی از منکری را به سوء نیّت و داشتن غرضی دیگر متّهم کرد؟! آیا کافران هم نمی‌توانند با همین منطق عیب‌جویانه و بی‌حساب و کتاب و با استناد به آیات زکات و خمس،

پیامبر خدا را به سودجویی و تلاش برای کسب پول و سلاح برای منافع شخصی خودش متهم کنند؟! بی‌گمان این رویکردی بسیار غیر منصفانه و فاسد است. حضرت علامه خراسانی در هیچ جا از کتاب خود نفرموده است که «پول و سلاح به من بدهید»، بل آشکارا فرموده است که نفر، مال و سلاح کافی را برای مهدی فراهم کنید تا بتواند ظهور کند و میان این دو از زمین تا آسمان فاصله است! این زمینه‌ساز ظهور امام مهدی علیه السلام در صفحه‌ی ۲۳۶ کتاب فرموده است: >نفر، مال و سلاح کافی برای تأسیس حکومت او، بلکه تأمین امنیت او [یعنی امام مهدی علیه السلام] لازم است؛ چراکه به گواهی حس و تجربه، استیلاء کسی بر زمین بدون حمایت کافی مردم از او با تأمین نفر، مال و سلاح کافی برایش، امکان ندارد و روشن است که مهدی از این قاعده‌ی محسوس و مجرب، مستثنا نیست.< و در همان صفحه‌ی ۲۴۰ فرموده است: «مقدمات لازم برای تشکیل حکومت او [یعنی امام مهدی علیه السلام]، وجود نفر، مال و سلاح کافی برای اوست که از ناحیه‌ی مردم قابل تأمین است؛ با توجه به اینکه حکومتی بدون نفر، مال و سلاح کافی، تشکیل نمی‌شود و اگر تشکیل شود، باقی نمی‌ماند و حکومت مهدی از این قاعده مستثنا نیست». لذا ایشان صریحاً این منابع سه‌گانه را برای امام مهدی ضروری دانسته و در هیچ جا برای خود سهمی قائل نشده و چیزی طلب نکرده؛ همچنانکه در پایان کتاب نیز تأکید فرموده است: «این همه‌ی انگیزه‌ی من از کاری بود که انجام دادم؛ وگرنه برای آن در پی مزدی نبودم».^۱ عجیب است که علی رغم همه‌ی این تصریحات و تأکیدات مکرر، باز هم نویسنده‌ی کذاب و فاسق «شهر سؤال» در اوهام خودش غوطه‌ور است و در حالی که به چیزی جز تخطئه‌ی حضرت علامه به هر ترتیب ممکن نمی‌اندیشد و به هیچ قیدی از قیود اخلاقی مقید نیست، ۲۵ صفحه به جلو می‌پرد و از صفحه‌ی ۲۶۵ کتاب، جمله‌ای دیگر را تقطیع می‌کند و به همه‌ی آنچه تاکنون بافته بود وصله می‌زند و نتیجه می‌گیرد که حضرت علامه پرداخت پول به خودش را از همه چیز مهم‌تر دانسته است!! اما جمله‌ای که نویسنده‌ی مذکور چنین برداشت عجیبی از آن کرده، این است: «اگر هم اکنون خمس اموال مغتنم مسلمانان به مهدی برسد، یک رکن از چهار رکن حکومت او شکل می‌گیرد و شکل‌گیری سه رکن دیگر آن که طلب، نفر و سلاح کافی است، سهولت می‌یابد». در حالی که هر کس این گفتار روشن حضرت علامه را می‌خواند به سخافت برداشت نویسنده از آن می‌خندد و به سلامت روحی و روانی وی شک می‌کند؛ زیرا واضح است که حضرت علامه در اینجا صریحاً خمس را برای امام مهدی علیه السلام شمرده نه برای خودش و اصلاً کلمه‌ای درباره‌ی خودش بر زبان نیاورده است! سپس این نویسنده‌ی نامتعادل و آشفته‌حال دوباره به ۹ صفحه‌ی قبل باز می‌گردد و جمله‌ی دیگری را از صفحه‌ی ۲۵۶

۱ . بازگشت به اسلام، ص ۲۷۹.

تقطیع می‌کند و علم می‌نماید تا شاید بتواند از همه‌ی این وصله و پینه‌ها به نتیجه‌ی دل‌خواه خود برسد! مانند ابله‌ی که کلمه‌ی «خدا» را از یک صفحه‌ی کتاب و کلمه‌ی «نیست» را از صفحه‌ی دیگر آن بگیرد و به هم بچسباند و مدّعی شود که در آن آمده است: «خدا نیست»!!! حضرت علامه در جمله‌ی پایانی از مبحث «توحید خداوند در تحکیم» در صفحه‌ی ۲۵۶ کتاب، در مقام اعلام تقابل با مفسدان فی الأرض و منافقانی که مانع ظهور مهدی هستند، فرموده است: «...و من اگر در زمین تمکّن یابم، آنان را به سزای عملشان خواهم رساند» و سپس در ادامه، این کار را منحصر به خود نمی‌داند و صریحاً می‌فرماید: «چراکه برداشتن آنان از سر راه مهدی، بر هر مسلمانی که متمکّن از آن باشد، واجب است.» و این یعنی ایشان خود و سایر مسلمانان را به یک اندازه در این زمینه مسؤول می‌داند و موظّف به رفع موانع ظهور امام مهدی علیه السّلام می‌شناسد؛ چنانکه در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان نیز آمده است:

> علامه منصور هاشمی خراسانی، خود یکی از علمای مسلمان است و تبعاً همان نقشی را برای آنان قائل است که برای خود قائل است و آن زمینه‌سازی برای اقامه‌ی اسلام خالص و کامل در جهان از طریق ایجاد و حفظ حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین به ترتیبی است که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» تبیین فرموده است. بنابراین، از نظر ایشان علمای مسلمان موظف‌اند که به جای دعوت به سوی خود، به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین دعوت کنند و به جای ایجاد و حفظ حاکمیت خود، به ایجاد و حفظ حاکمیت او بپردازند؛ چراکه این کار در صورتی که مقدمات آن توسط مسلمانان تأمین شود، ممکن است و مقدمات آن کمابیش مانند مقدمات ایجاد و حفظ سایر حکومت‌هاست. به این ترتیب، هر عالم مسلمانی که مسلمانان را به بیعت با مهدی امر و از بیعت با غیر او نهی می‌کند، وظیفه‌ی اسلامی خود را انجام می‌دهد و بر مسلمانان واجب است که دعوت او را بپذیرند و او را در این کار یاری کنند، ولی عالمان مسلمانی که مسلمانان را به بیعت با مهدی امر و از بیعت با غیر او نهی نمی‌کنند، وظیفه‌ی اسلامی خود را انجام نمی‌دهند و بر مسلمانان واجب است که از آنان بر حذر باشند.^۱

با این وصف، پیشی گرفتن حضرت علامه از سایر عالمان مسلمان در عمل به این وظیفه‌ی همگانی، به معنای داشتن ادّعا نیست و گناهی برای ایشان شمرده نمی‌شود، بلکه مقتضی تحسین ایشان و همراهی سایر عالمان مسلمان است؛ چنانکه خداوند در ستایش صالحان فرموده است:

۱ . پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۹.

﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ (مؤمنون / ۶۱)؛ «آنان در کارهای خیر پیشی می‌گیرند و آنان در آن پیشگام هستند». به علاوه، روشن است که مراد این بزرگوار از «تمکّن در زمین» در عبارت مذکور حاکمیت نیست، بلکه مطلق استطاعت است؛ چنانکه در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان صراحتاً اعلام شده و آمده است:

«مراد علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی از «تمکّن در زمین»، لزوماً دستیابی به حکومت نیست، بل برخورداری از امکانات لازم برای دفع فتنه‌ی حاکمان ظالم و کنار زدن آن‌ها از سر راه مهدی است که اعمّ از دستیابی به حکومت است و چه بسا با حمایت شماری کافی از مسلمانان میسر می‌شود؛ چنانکه خود صریحاً فرموده است: «برداشتن آنان از سر راه مهدی، بر هر مسلمانی که متمکّن از آن باشد، واجب است»، در حالی که روشن است دستیابی به حکومت، بر هر مسلمانی که متمکّن از آن باشد، واجب نیست، بلکه جز با اذن قطعی خداوند مشروعیت نمی‌یابد و با این وصف، تمکّن در زمین برای «رساندن آنان به سزای عملشان»، اعمّ از دستیابی به حکومت است. به هر حال، تردیدی نیست که هر کس بدون اذن خداوند که از طریق نصّ قطعی خلیفه‌اش در زمین یا آیتی بیّنه شناخته می‌شود، به حکومت بر مسلمانان دست یازد، طاغوت است، اگرچه منصور هاشمی خراسانی باشد»^۱.

بی‌گمان این حداکثر صراحتی است که در بیان چنین مطلبی ممکن است و از صداقت و شفافیت دفتر این بزرگوار در بیان حقیقت حکایت دارد. تا اینجا به وضوح مشاهده فرمودید که نویسنده‌ی مغرض و متقلب «شهر سؤال» به دنبال فریب خواننده و منحرف ساختن ذهن او از مقصود حقیقی حضرت علامه است و به همین منظور برخی جملات ایشان را از هر بحث تقطیع می‌کند و با مانور بر روی آن ذهن مخاطب بی‌اطلاع را به بازی می‌گیرد. این رویه‌ی غیر علمی و شیطنت‌آمیز در موارد بعدی نیز ادامه می‌یابد.

۳. می‌گویند فرد احمق می‌خواهد به دشمنش زیان برساند، اما به او سود می‌رساند و می‌خواهد مذمتش کند، اما او را ستایش می‌نماید! نویسنده‌ی «شهر سؤال» در فقره‌ی بعدی، با لحنی سرزنش‌گونه (!) اذعان می‌کند که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی عالمی بی‌ادعاست و در مورد خود ادّعی به خصوصی ندارد و این دقیقاً متناقض با تهمتهایی است که همین فرد دروغگو و کم‌حافظه چند سطر بالاتر به علامه زده است! البته نویسنده‌ی کج‌فهم ما، «نداشتن ادّعا» را

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۸۲.

به معنای «نداشتن دلیل» پنداشته و این طور نتیجه گرفته است که حضرت علامه هیچ دلیلی برای پذیرش دعوتش ندارد؛ چراکه هیچ ادّعایی درباره‌ی خودش ندارد!!! و این در حالی است که چند سطر بالاتر داشتن ادّعا را دلیلی برای پذیرفتن دعوت ایشان پنداشته بود!!! مانند روز روشن است که حضرت علامه بر خلاف برخی حاکمان ظالمی که پایگاه «شهر سؤال» از آن‌ها جیره و مواجب می‌گیرد، مدّعی نیابت عامّه، ولایت مطلقه و اختیارات معصوم نیست یا هرگز خود را شخصیتی موعود نخوانده است؛ همچنانکه اظهر من الشمس است که ایشان برای جمع کردن افراد به گرد خود به خرافات و اوهام و ظنّیات روی نیاورده است و به اعتراف خود پایگاه «شهر سؤال» مدّعی معجزه یا علم غیب نیست و دقیقاً به همین «دلیل» پذیرش دعوت ایشان به سوی امام مهدی علیه السلام واجب است! بدون شک اقدام ایشان به زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام به دور از هر گونه ادّعا، حکایت از اوج صداقت، اخلاص، خیرخواهی و از همه مهم‌تر حقّانیت دعوت و سلامت مشی ایشان دارد؛ چنانکه در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان آمده است:

>در این میان، منصور هاشمی خراسانی برکنار از ادّعاها و مدّعیان، راه خود را در پیش گرفته است و می‌پیماید و وظیفه‌ی عقلی و شرعی خود را انجام می‌دهد و با تکیه بر کتاب خداوند و سنّت متواتر پیامبرش و مقتضیات روشن عقلی، برای ظهور مهدی علیه السلام زمینه‌سازی می‌کند و این کار را در عمل و بدون هیچ ادّعایی انجام می‌دهد؛ چراکه با وجود عمل، نیازی به ادّعا ندارد و ادّعا را برای بی‌عملان می‌گذارد، هر چند به فضل خداوند درباره‌ی خویش امیدوار است و از اینکه مورد رحمت او قرار گرفته باشد ناامید نیست.^۱

و آمده است:

>ایشان همّ خود را معطوف به چنین ادّعایی نمی‌فرماید و تنها به زمینه‌سازی عینی و واقعی برای ظهور مهدی علیه السلام می‌پردازد و معتقد است که لزوم عقلی و شرعی همراهی با ایشان در این راستا، تابعی از همین زمینه‌سازی عینی و واقعی است، نه تابعی از ادّعای موعود بودن؛ چراکه مدّعیان موعود بودن بسیارند، ولی یک زمینه‌ساز عینی و واقعی برای ظهور آن حضرت یافت نمی‌شود! با توجّه به اینکه عموم مدّعیان، همّی جز اثبات ادّعای خود ندارند و به کاری جز مجادله درباره‌ی اینکه چه کسی هستند و چه کسی نیستند، نمی‌پردازند، در حالی که روشن است شأن منصور هاشمی خراسانی اجل از

۱ . پایگاه اطلاع‌رسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۱۶.

این قبیل کارهاست و کار مهم‌تری ایشان را به خود مشغول کرده و آن همانا تعلیم اسلام خالص و کامل به مسلمانان جهان و تربیت شماری کافی از آنان برای یاری مهدی علیه السلام است؛ کاری که اگر توسط ایشان انجام شود، ظهور آن حضرت تحقق می‌یابد، هر چند کسی ایشان را زمینه‌ساز موعود آن به شمار نیاورده باشد.^۱

عجیب است که این نویسنده‌ی کوتاه‌فکر و کوردل، کمال این بزرگوار را نقص ایشان و حسن ایشان را عیب ایشان پنداشته است! آری، چیزی که مردم را به این انسان بزرگ علاقه‌مند نموده و به سوی ایشان متوجه ساخته است، گفتمان اصیل اسلامی و رویکردهای متین و معقول ایشان در راستای شناخت اسلام راستین به دور از هر ادعایی است. آری، ما تردیدی نداریم که چنین گفتمان وزینی که مالا مال از عقلانیت و آکنده از واقع‌گرایی و بصیرت دینی است، گفتمانی بی‌بدیل است که متأسفانه تاکنون از سوی هیچ عالم دیگری اظهار نشده است. هر چند کسانی در طول تاریخ بوده‌اند که با نام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علیه حکومت‌های جور قیام کرده‌اند، ولی آنان هرگز حکومت را برای شخص خلیفه‌ی خداوند نخواستند و از این رو، حضرت علامه، ضمن اشاره به برخی از آنان فرموده است: <آری، پیش از من مردی از این سرزمین برخاست و برخی از آنچه من گفتم را گفت؛ زیرا به سوی کسی دعوت کرد که مورد رضای آل محمد باشد، ولی او حکومت را از فرزندان امیه گرفت و به فرزندان عباس سپرد، در حالی که فرزندان عباس مورد رضای آل محمد نبودند؛ پس ترسیدم که اگر به انتظار بنشینم، کسی مانند او از جایی سر برآورد و اشتباه او را تکرار کند؛ به این ترتیب که با نام رضای آل محمد، حکومت را از ظالمانی بگیرد و به ظالمانی دیگر بسپارد؛ پس خواستم که از این فتنه پیشگیری کنم و میدان را از چنین کسانی بگیرم.>^۲ با این وصف، معلوم نیست که چرا نویسنده‌ی بازیگوش ما، همه‌ی سخنان واضح و متین این عالم بزرگوار را وارونه می‌فهمد؟! آیا به راستی او از سلامت روح و روان برخوردار است؟!

۴. جای خرسندی است که نویسنده‌ی مذکور، گریزی اگرچه محدود به مسائل محتوایی کتاب هم زده است تا این گونه بیش از پیش بی‌سوادی و بیگانگی خود با اولیات و مسلمات اسلامی را به مخاطب نشان دهد. او در ابتدا متعرض مبحث حسن و قبح در کلام اسلامی می‌شود و از دیدگاه حضرت علامه در این باره ایراد می‌گیرد. کسانی که با این مبحث کلامی آشنایی دارند می‌دانند که از قدیم الایام در این زمینه میان عدلیه و اشاعره نزاعی دامن‌دار جریان داشته است؛ به این ترتیب که

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی، نقدها و بررسی‌ها، کد ۱۱.

۲. بازگشت به اسلام، ص ۲۷۸.

از یک سو عدلیه، حسن و قبح عقلی را مبنای صحیح می‌شمارند و از سوی دیگر اشاعره به حسن و قبح شرعی معتقدند، اما علامه‌ی بزرگوار، با مذاقه‌ای حیرت‌انگیز و ابتکاری بی‌نظیر که ناشی از نبوغ فوق‌العاده و خدادادی ایشان است، آشکار فرموده‌اند که نزاع تاریخی این دو گروه در واقع نزاعی حقیقی نبوده، بلکه نزاعی لفظی بوده است؛ چراکه به فرموده‌ی ایشان «عقل و شرع از یک مبدأ جوشیده‌اند و به یک مرجع باز می‌گردند و آن همانا خداوند است که در افعال تکوینی و تشریعی او اختلافی نیست»؛^۱ چراکه «عقل، از افعال تکوینی او و شرع از افعال تشریعی اوست و تبعاً میان آن دو اختلافی نیست».^۲ اما واضح است که این بر خلاف توهّم عجیب نویسنده‌ی «شهر سؤال» به معنای یکی دانستن تکوین و تشریع نیست، بل به معنای هماهنگ دانستن آن دو است؛ به این معنا که آن دو از یک منبع نشأت گرفته‌اند و لذا حکمی که صادر می‌کنند، نمی‌تواند مخالف با یکدیگر باشد. همچنانکه متأسفانه نویسنده‌ی مذکور حتّی این را نفهمیده است که مبنای ایشان، تکرار همان مبنای اشاعره نیست، بلکه اصلاح و تکمیل آن و جمع میان آن و مبنای عدلیه است؛ چراکه ایشان صریحاً فرموده‌اند: «مبنای حسن و قبح، امر و نهی خداوند است؛ جز آنکه امر و نهی خداوند به دو صورت واقع شده است: یکی امر و نهی تشریعی که در شرع تجلّی یافته و دیگری امر و نهی تکوینی که در عقل تجلّی یافته و از آنجا که اجتماع امر و نهی او در موضوع واحد محال است، تعارض شرع و عقل ممکن نیست. حاصل آنکه مبنای حسن و قبح، خداوند است».^۳ بسیار عجیب است که نویسنده‌ی متکبّر و بی‌سواد «شهر سؤال»، این بیان دقیق و روشن ایشان را نیز درک نکرده و توهّم نموده است که مبنای ایشان تکرار مبنای اشاعره است!! من نمی‌دانم علامه‌ی عزیز، مبنای وزین و سنجیده‌ی خویش را دیگر چگونه باید تبیین می‌فرمودند که این آقایان آن را فهم کنند و دچار کج‌فهمی و برداشت ناقص نشوند! انصافاً تبیین ایشان در این زمینه در اوج فصاحت و بلاغت است! با این حال، خنده‌آور است که نویسنده‌ی مذکور که مشکلات روحی و روانی‌اش دیگر قابل انکار نیست، حضرت علامه را به مفتضح شدن متّهم می‌کند!! یا للعجب! مخاطبین منصف و هوشیار خود مشاهده می‌کنند که چه کسی در این زمینه مفتضح شده است!

۵. مغالطه و اشکال‌تراشی دیگر نگارنده‌ی «شهر سؤال» در ارتباط با نظر علامه درباره‌ی تصوّف است. در این باره باید گفت که اولاً نویسنده‌ی مذکور آن اندازه از علم بیگانه است که تفاوت میان «تصوّف» و «عرفان» را نمی‌داند و آن دو را یکسان می‌شمارد و متوجّه نیست که روی سخن

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۱

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی، شرح‌ها، درس دهم، فرازی از شرح شیخ صالح سبزواری بر کتاب «بازگشت به اسلام».

۳. همان

حضرت علامه با فرقه‌های اهل تصوّف است نه عامّه‌ی عارفان مسلمان! همچنانکه از فرط بی‌دقتی یا غرض‌ورزی توجّه ندارد که حضرت علامه صریحاً از «بیشتر اهل تصوّف» انتقاد می‌فرماید و نه از همه‌ی آنان و فرق میان این دو پوشیده نیست! ثانیاً این امری محسوس، مجرّب و غیر قابل انکار است که بیشتر صوفیان، دچار برخی انحرافات و اعوجاجات اعتقادی و عملی شده‌اند و از جاده‌ی عقلانیت و اعتدال اسلامی فاصله گرفته‌اند و در مراسم و مناسک خود دچار برخی اوهام و خرافات هستند و با این وصف، انتقاد حضرت علامه از آنان انتقادی کاملاً بجا و صحیح است و موضع‌گیری نویسنده‌ی «شهر سؤال» در برابر ایشان و دفاعش از صوفیان، کاملاً بی‌جا و سؤال‌برانگیز است و حتّی احتمال وجود برخی گرایش‌های صوفیانه در او را تقویت می‌کند. ثالثاً بر خلاف توهم نویسنده‌ی مذکور، علامه هرگز نفرموده‌اند که تصوّف چیزی جز شعر نیست؛ بلکه فرموده‌اند بیشتر اهل تصوّف، «برای بسیاری از باورهای دینی خود، مبنایی جز ذوق ندارند»^۱ و «مروّج دین‌داری شاعرانه»^۲ هستند و به عقل اعتنایی ندارند. گواه این امر هم آن است که شعر در میان اهل تصوّف جایگاه ویژه‌ای دارد و به عنوان نمونه، شاعران صوفی مسلک فراوانی در طول تاریخ در مذمت عقل، شعر سروده‌اند که علامه به ذکر نمونه‌هایی از آن در کتاب خویش پرداخته‌اند.^۳ رابعاً انتقاد حضرت علامه از شاعران اهل تصوّف به صورت مطلق نیست، بلکه ایشان آنان را صرفاً به خاطر اشعار عقل‌گریزانه و ذوق‌گرایانه نکوهش می‌کنند، کما اینکه با رویکردی منصفانه برخی دیگر از شاعران را نیز به خاطر عقل‌مداری و اشعار حکیمانه‌شان ستایش نموده و فرموده‌اند: «آری، انصاف آن است که در میان این شاعران یاوه‌گو، اندک شاعرانی نیز بوده‌اند که شعر را بر پایه‌ی عقل سروده‌اند و بر تعلیم پیامبران منطبق ساخته‌اند و روشن است که روی عتاب من، با آنان نیست؛ چراکه گفتار آدمی، هرگاه مفهوم صحیح و منطوق زیبا داشته باشد، کامل است و کامل، خوب و دوست‌داشتنی است».^۴ ملاحظه می‌فرمایید که این ایراد نویسنده نیز مانند ایرادات قبلی او به هیچ وجه وارد نیست و در این میان، چیزی که سوء نیت و خبث باطن او را بیش از پیش آشکار می‌کند آن است که هیچ یک از این توضیحات و قیود مهم که به وضوح در کتاب حضرت علامه آمده است و موجب رفع ابهام از مراد ایشان می‌شود را ذکر نمی‌کند و کما فی السابق با خیانت در امانت و بریدن مطالب، در پی فریب و انحراف ذهن مخاطبی است که هنوز کتاب «بازگشت به اسلام» را نخوانده است! به راستی آیا این ظلمی آشکار در حق نویسنده و مخاطب نیست؟!

۱. بازگشت به اسلام، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. نگاه کنید به: همان، ص ۸۴ الی ۸۷.

۴. همان، ص ۸۹.

۶. اما نویسنده‌ی «شهر سؤال» درباره‌ی موضوع اجتهاد و تقلید هم افتضاح دیگری به بار آورده و امری مسلم و مشهود در حوزه‌های علمیه را با بی‌شرمی تمام حاشا نموده و انکار کرده است! توضیح آنکه حضرت علامه در صفحه‌ی ۴۸ کتاب، موضوع «اجازه‌ی اجتهاد»^۱ در حوزه‌ها را که دیرزمانی است به رویه‌ای عمومی و الزامی تبدیل شده است، مورد نقد جدی قرار می‌دهد و اجتهاد مجتهد بر مبنای اجازه‌ی اجتهاد مجتهدی دیگر را تسلسلی باطل می‌شمارد؛ چراکه به فرموده‌ی ایشان «تقلید از چنین کسی متوقف بر تقلید از کسی خواهد بود که به جواز تقلید از او فتوا داده است، در حالی که تقلید از آن کس نیز متوقف بر تقلید از کسی خواهد بود که به جواز تقلید از او فتوا داده است.»^۲ و این به روشنی مستلزم تسلسل است. اما نویسنده‌ی مذکور به جای پاسخ به این اشکال جدی و وارد، به سمت جلو فرار می‌کند و از اساس منکر مسأله می‌شود و می‌گوید: «همگان در ابتدای مسیر مجاز به اجتهاد هستند و گواهی یک نفر بر مجتهد بودن دیگری، به معنای لزوم کسب اجازه از او برای اجتهاد نیست»!!! اگرچه این فرد با تجاهل عجیب خود به شعور مخاطب توهین کرده است، اما همگان می‌دانند که در نظام کنونی حوزه‌های علمیه، اگر فردی ادعای اجتهاد بکند و تصمیم به إفتاء داشته باشد، به صرف ادعا و تصمیم خود مجاز به این کار شمرده نمی‌شود، بلکه باید اجتهاد او از سوی مراجع تقلید یا جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم تأیید شود و به صورت کتبی یا حداقل شفاهی به او گواهی اجتهاد داده شود و الا حقّ اجتهاد ندارد! این یک رویه‌ی کهنه و سنتی در حوزه‌های علمیه است که امروز نیز به قوت خود باقی است؛ تا جایی که امروز اجتهاد کسی که فاقد اجازه‌ی رسمی اجتهاد از سوی مراجع یا جامعه‌ی مدرسین باشد، هیچ اعتباری ندارد و لهذا شما در میان مجتهدین رسمی و معتبر، چنین کسی را نمی‌یابید و این امر مشهودی است که انکار کودکانه‌ی نویسنده‌ی مذکور آن را پنهان نمی‌کند. با این حساب، کسی نیست که از پایگاه «شهر سؤال» بپرسد: شما چه اجباری داشتید درباره‌ی موضوعات تخصصی اظهار نظر کنید یا دست کم پاسخگویی در این باره را به فردی بسپارید که حتی با نظام اجتهاد و تقلید خودتان آشنایی ندارد و مشهورات و واضحات آن را هم نمی‌داند و اگر هم می‌داند، این اندازه نمی‌فهمد که انکار آن دردی را دوا نمی‌کند!!

۱. در پایگاه معتبر «ویکی شیعه» آمده است: <اجازه اجتهاد، گواهی بر توانایی فقهی در استنباط احکام شرعی از متون دینی در حوزه‌های علمیه است. گواهی یا اجازه اجتهاد را معمولاً اساتید برجسته حوزه که خود از مجتهدان شناخته شده‌اند، به شاگردان دارای قدرت اجتهاد اعطا می‌کنند. این گواهی ممکن است مکتوب یا شفاهی باشد؛ ممکن است گواهی بر اجتهاد مطلق باشد یا بر اجتهاد متجزی >. همچنین، آمده است: <در سده‌های اخیر مرسوم بوده است که هنگام رسیدن طالب فقه به مقام شایسته‌ای از علم، از سوی استاد یا استادان وی، تصدیقی غالباً به صورت کتبی و احیاناً به طور شفاهی صادر می‌گردد که رسیدن او را به درجه اجتهاد گواهی می‌دهد. این تصدیق را اصطلاحاً «اجازه اجتهاد» می‌نامند >.

۲. همان، ص ۴۸.

۷. «شهر سؤال» در مورد فلسفه نیز پا را از گلیم سواد خود درازتر نموده و باز چون مقصود واضح و کلام صریح حضرت علامه را فهم نکرده، با کج‌فهمی عمدی و همیشگی خود به مغالطه و بازی با الفاظ روی آورده است. حضرت علامه در این بخش از کتاب ارزشمند خود توضیح می‌فرماید که عقل به معنای «نیروی خدادادی برای شناخت» با فلسفه که «علمی خاص مانند سایر علوم انسانی است که در یونان باستان پدید آمده»^۱ مساوی نیست. ایشان ضمن اشاره‌ی بیشتر به تفاوت‌های میان این دو هشدار می‌دهند که «مخالفت با فلسفه نباید به مخالفت با عقل منجر شود؛ چراکه عقل مساوی با فلسفه نیست و التزام به آن با التزام به فلسفه ملازمه‌ای ندارد»^۲. ایشان همچنین توضیح می‌دهند که «تفکر عقلایی» با «تفکر فلسفی» از حیث روش و موضوع متفاوت است؛ چراکه به فرموده‌ی شارح کتاب بازگشت به اسلام، «عقلا در تفکرات خود بسیاری از ظرائف و دقائق فلسفی را در نظر نمی‌گیرند و در نظر گرفتن آن‌ها را غیر ضروری و تکلف‌آمیز می‌دانند»^۳. به عبارت دیگر دقت نظر عقلا صرفاً در امور مبتلا به و موضوعات کاربردی به کار گرفته می‌شود، در حالی که دقت نظر فلاسفه غالباً در حوزه‌ی امور انتزاعی و غیر کاربردی مانند اصالت وجود و ماهیت و احکام جوهر و اعراض است. بعد از تکمیل این توضیحات است که علامه در انتها می‌فرماید: «آنچه فلسفه را از تعقل جدا می‌کند، بیش از شیوه‌ی آن، موضوع آن است»^۴. به این معنا که اگرچه فلسفه شیوه‌ای عقلی دارد، اما از لحاظ موضوعی به امور غیر عینی و غیر کاربردی می‌پردازد و این متفاوت با تعقل عقلایی است و به اصطلاح اخص از آن است؛ همچنانکه اصلی مانند «علیت» یکی از اصول عقلایی است که عقلا از آن بهره‌ی زیادی می‌برند و به آن مکرراً استناد می‌کنند، اما فلاسفه در تقریرات خود پیرامون اصل علّیت به کند و کاوهای انتزاعی و غور در شقوق غیر کاربردی آن می‌پردازند که فایده‌ای جز تشحیذ ذهن ندارد. با این حال، «شهر سؤال» طبق معمول، بدون اشاره به همه‌ی این مقدمات و توضیحات ضروری، جمله‌ی آخر علامه را تقطیع می‌کند و به منظور فریب مخاطب از آن بهره می‌برد؛ بی‌اعتنا به اینکه مخاطب هوشیار به سادگی متوجه سوء نیت او خواهد شد و با نخستین مراجعه به کتاب «بازگشت به اسلام» به دروغگویی و فریبکاری او پی خواهد برد، ولی طبیعتاً نویسنده‌ای که حیا ندارد و همه‌ی مخاطبان را احمق فرض می‌کند، اهمیتی به این موضوع نمی‌دهد! بیهوده نیست که فرموده‌اند: «وقتی حیا نمی‌کنی هر چه خواهی کن»!

۱. بازگشت به اسلام، ص ۳۰

۲. همان

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی، شرح‌ها، درس دهم، فرازی از شرح شیخ صالح سبزواری بر کتاب «بازگشت به اسلام».

۴. بازگشت به اسلام، ص ۳۱.

۸. در فقره‌ی بعد نویسنده‌ی کوتاه‌آستین و درازدست ما، شوربختانه در مورد تاریخ اسلام هم اظهار نظر می‌کند. تناقض او در این بخش خیلی غیر عادی و مضحک است و نقل سخن او برای مخاطبان خالی از لطف نخواهد بود. او در ابتدا در مقام ردّ نظر علامه با لحنی استهزاءگونه می‌گوید: «فرقه تسنن [را] فرقه‌ای می‌داند که پس از پیامبر (ص) ایجاد شده است» سپس در انتهای صحبت، خودش نظر علامه را تأیید می‌کند و می‌گوید: «[مذهب تسنن] مربوط به دوران بنی عباس و ده‌ها سال بعد از پیامبر (ص) است!!» در حالی که بنا بر اعتراف خودش، این همان سخن حضرت علامه است که او با آن مشکل دارد و با این وصف، گویا نویسنده‌ی قصّه‌ی ما با خودش هم درگیر است! آری، اگر پنداشته است که حضرت علامه فرموده‌اند نام «اهل سنت» برای این فرقه بلافاصله بعد از پیامبر ایجاد شده است، باید بگوییم که نه؛ ایشان به هیچ وجه چنین چیزی فرموده‌اند و اصلاً در مقام بیان نام این فرقه نبوده‌اند! اشاره‌ی ایشان به وضوح به گروهی از مسلمانان است که بعد از پیامبر، خلافت اهل بیت او را نپذیرفتند و «حسبنا کتاب الله» را جایگزین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» ساختند و واضح است که این فرقه بلافاصله بعد از وفات پیامبر و حتی پیش از اتمام تکفین و تدفین آن حضرت ظاهر شد. به علاوه، ایشان در جایی دیگر از کتاب به مناسبت بحث درباره‌ی عدم وجوب اطاعت از حاکمان ظالم فرموده‌اند: «عجیب است که بسیاری از مسلمانان، از سده‌ی نخستین اسلامی، به دنبال حاکمیت یافتن امویان و تحت تأثیر تبلیغات آنان، پیروی از حاکمان ظالمشان را واجب و عقیده‌ی اهل سنت و جماعت دانسته‌اند»^۱ و این می‌توان اشاره‌ای ضمنی به آن باشد که اصطلاح «اهل سنت» در «سده‌ی نخستین اسلامی، به دنبال حاکمیت یافتن امویان و تحت تأثیر تبلیغات آنان» به وجود آمده است؛ کما اینکه به کار بردن آن اولین بار به عمر بن عبد العزیز اموی نسبت داده شده که آن را در آخر سده‌ی اول هجری در رساله‌ای پیرامون ردّ قدریه به کار برده است.^۲ لذا اصرار نویسنده‌ی «شهر سؤال» مبنی بر اینکه نخستین بار اشاعره و در زمان بنی عباس «اهل سنت» نامیده شده‌اند، از یک سو ثابت نیست و بر خلاف گزارش‌های فرقه‌شناسان است و از سوی دیگر هیچ منافاتی با سخن حضرت علامه درباره‌ی پیدایش جریان فکری اهل سنت بعد از پیامبر ندارد؛ چراکه حضرت علامه اصلاً درباره‌ی نام این فرقه سخنی نگفته و تنها درباره‌ی رویکرد فکری آن با صبغه‌ی اموی و عثمانی در برابر رویکرد فکری هاشمی و علوی سخن گفته و فرموده است که این دو «به زودی» «شیعه» و «سنّی» نامیده شدند^۳ و روشن است که «به زودی» شامل زمان

۱. همان، ص ۵۵.

۲. رجوع کنید به: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. بازگشت به اسلام، ص ۱۵۱.

مورد نظر نویسنده نیز می‌شود! با این وصف، آیا نویسنده‌ی مغرض و عیب‌جو از اهل علم خجالت نمی‌کشد که چنین ایرادات سست و کودکانه‌ای از این کتاب ارزشمند می‌گیرد و وقت ما و اهل علم را با این قبیل اباطیل مضحک و نامفهوم تلف می‌کند؟! من در اینجا از اهل علم عذرخواهی می‌کنم که به خاطر نادانی او، ناگزیر به توضیح واضحاتی در این سطح هستم!

۹. نویسنده‌ی مذکور در فقره‌ی بعد مرتکب مغالطه‌ای بسیار مضحک و عجیب می‌شود و تعبیر «فریاد زدن و مشت کوبیدن» در برابر حق توسط اهل تعصب را مساوی با مجازات دشمنان اسلام در صفحات ۲۳۶ و ۲۶۹ می‌داند و نتیجه می‌گیرد که حضرت علامه از یک سو «فریاد زدن و مشت کوبیدن» در برابر حق توسط اهل تعصب را ناروا دانسته و از سوی دیگر مقابله با مفسدان در زمین را وظیفه‌ی هر مسلمان دانسته و این تناقض است!!! انا لله و انا الیه راجعون! به راستی چه می‌توان گفت درباره‌ی این تُرّهات که عنوان نقد کتاب «بازگشت به اسلام» را به خود گرفته است؟! آیا کسانی که در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» تناقضی نمی‌یابند مجبورند که به این قبیل اراجیف روی بیاورند و مادران فرزندمرده را بخندانند؟! آیا به راستی لازم است که توضیح بدهیم حضرت علامه در صفحه‌ی ۷۶ کتاب درباره‌ی «اهل تعصب» سخن می‌گویند و می‌فرمایند که آنان وقتی در برابر حق، مستأصل می‌شوند و حجتی برایشان باقی نمی‌ماند، به «فریاد زدن و مشت کوبیدن» روی می‌آورند و این کار درستی نیست، در حالی که در صفحات ۲۳۶ و ۲۶۹ کتاب، درباره‌ی مقابله با دشمنان خداوند و مفسدان در زمین سخن می‌گویند و می‌فرمایند که اگر خود استطاعت یابند «آنان را به سزای عملشان می‌رسانند»؟! بی‌گمان حتی یک طفل صغیر هم می‌فهمد که میان این دو تناقضی نیست، ولی این نویسنده‌ی مغرور و گستاخ نمی‌فهمد! آیا به راستی او مقابله با دشمنان خداوند و مفسدان در زمین را با فریاد زدن و مشت کوبیدن اهل تعصب یکی می‌داند؟! شکی نیست که اگر او متوجه معنای این سخن خود باشد، کافر است، ولی متوجه نیست و از روی تعصب سخن می‌گوید! به خدا پناه می‌بریم از تعصب در برابر اهل حق که انسان را به کفر می‌کشاند!

۱۰. نویسنده‌ی متعصب ما در پایان مطلب خود گریزی هم به مبنای متین و رویکرد اصیل علامه در زمینه‌ی اقامه‌ی اسلام می‌زند و مدّعی وجود تناقضی دیگر (از همان تناقض‌ها!) در رویکرد ایشان می‌شود. حضرت علامه در بخش دوم کتاب با عنوان «ضرورت و امکان بازگشت به اسلام» ذیل مبحث «اقامه‌ی کلّ اسلام» این موضوع را تبیین می‌فرمایند که اسلام مجموعه‌ای «مرتبط و به هم‌پیوسته، مانند یک نظام دقیق و زنجیره‌ی حلقه در حلقه است که هر جزء آن با نظر به جزء دیگرش، تشریع شده، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریع نبوده و چه بسا تشریع آن، ناقض غرض بوده است؛ مانند دانه‌های تسبیح که هر یک به اعتبار جزئی از کل ساخته شده است و هیچ یک

به تنهایی ارزشی ندارد و جز در قالب کل سودمند نیست».^۱ بنابراین چیزی که مطلوب خداوند و مورد نظر شارع بوده، اقامه‌ی اسلام به صورت کامل و خالص است؛ چراکه «اجزاء اسلام نیز به اعتبار کل آن، تشریع شده است و جز در صورت اقامه‌ی کل آن، سودمند نیست، بلکه چه بسا در صورت عدم اقامه‌ی کل آن، اقامه‌ی اجزائی از آن به تنهایی، زیانبار است؛ مانند داروهایی که طیب، با نظر به ترکیب‌شان با یکدیگر تجویز کرده و استعمال برخی از آن‌ها جدا از برخی دیگر، خطرناک است».^۲ لذا می‌فرمایند: «با این وصف، التزام به اسلام ناقص، از عدم التزام به اسلام، اگر خطرناک‌تر نباشد، کم‌خطرتر نیست؛ همچنانکه مسلمانان، در بسیاری از زمینه‌ها مشکلات بزرگ‌تری نسبت به دیگران دارند و این به سبب التزام آنان به اسلام ناقص است».^۳ همچنانکه ما نیز امروزه نمونه‌های آشکاری از التزام ناقص و گزینشی به اسلام و تبعات آن مانند فتنه‌انگیزی‌های گروه مفسد داعش را مشاهده می‌کنیم. با این وصف، مبنای حضرت علامه در این زمینه، مبنایی بسیار معقول و متین است که خداوند متعال نیز در آیات متعددی از قرآن کریم آن را تأیید فرموده است؛ چنانکه به عنوان نمونه پیامبرش را هشدار داده است که مبدا «بخشی از احکام اسلام» را به خاطر خواهش‌های ظالمان واگذارد^۴ و کسانی که دین را تکه تکه و به بخشی از آن عمل می‌کنند و بخشی دیگر را وا می‌گذارند، ملامت نموده و وعید عذاب داده است.^۵

با این حال، نویسنده‌ی بی‌دقت و پراَدعای ما نظر حضرت علامه را این گونه نقل و استبعاد می‌کند: «حال آنکه بعد مدّعی می‌شود تا آخرین سال حیات پیامبر (ص) اسلام کامل نبوده»! در حالی که واضح است این ادّعا علامه نیست، بلکه صریح سخن خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است، آنجا که پیامبرش را به ابلاغ حکم مهمی از احکام اسلام امر می‌کند و عدم ابلاغ آن را به معنای عدم ابلاغ رسالتش می‌شمارد و پس از ابلاغ آن توسّط او می‌فرماید: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾**^۶؛ «امروز دینتان را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دینتان پسندیدم»! بنابراین، منکر این حقیقت که اسلام در آخرین سال حیات شریف پیامبر اکرم کامل شده، منکر ضروری اسلام است و روشن است که این آیات نورانی، مبنای علامه را تأیید می‌کند. اما این به آن معنا نیست که پیامبر اکرم در طول عمر شریفش،

۱ . بازگشت به اسلام، ص ۱۰۰.

۲ . همان

۳ . همان

۴ . مائده / ۴۹.

۵ . بقره / ۸۵؛ حجر / ۹۰ تا ۹۳؛ أنعام / ۱۵۹.

۶ . مائده / ۳.

اسلام را ناقص اجرا می‌کرده است؛ چراکه اولاً از نظر علامه تنها کسی که می‌تواند اسلام را به صورت کامل اقامه نماید، خلیفه‌ی منصوب خداوند است و بنا بر عصمت خلیفه‌ی خداوند، ممکن نیست که او اسلام را ناقص اجرا نماید. ثانیاً اسلام در دوران حیات نورانی پیامبر اکرم، عبارت بود از مجموعه‌ی دستورات و احکامی که خداوند تا همان زمان، بر پیامبرش نازل فرموده بود و روشن است که پیامبر اکرم به اقتضای عصمتش تمامی احکامی که بر او نازل شده بود را بی‌کم و کاست ابلاغ و اجرا می‌فرمود. ثالثاً هیچ حکمی بر پیامبر اکرم نازل نمی‌شد مگر بعد از اینکه احکام پیش‌نیاز آن حکم بر او نازل می‌شد تا اجرای آن حکم متناسب، بجا و عادلانه باشد. بنابراین چیزی که تحت عنوان اقامه‌ی اسلام به صورت ناقص مورد انتقاد علامه است، به وضوح شامل دوران پیامبر اکرم نمی‌شود و به بعد از آن حضرت و مشخصاً دوران کسانی انصراف می‌یابد که خداوند آنان را به عنوان خلیفه‌ی خود منصوب نکرده بود و تبعاً آنان به اقتضای جهل و کوتاهی خود از عهده‌ی اقامه‌ی کل اسلام بر نیامدند. به خدا قسم این مطلب کاملاً واضح است و تجاهل نویسنده نسبت به آن خجالت‌آور است! بدتر اینکه نویسنده مدعی شده است که حضرت علامه فرموده‌اند: «پس از پیامبر (ص) نیز هرگز امکان عمل به دین کامل نبوده!!» و این دروغ شاخدار دیگری از این نویسنده‌ی دروغگو است؛ چراکه علامه صد در صد معتقد به «ضرورت و امکان» اقامه‌ی کل اسلام بعد از پیامبر هستند و اساساً برای تبیین این موضوع بابتی را در کتاب خود تحت عنوان «امکان اقامه‌ی کل اسلام» گشوده‌اند و در ابتدای همین باب تصریح فرموده‌اند: «ممکن است پنداشته شود که عمل به کل اسلام، ممکن نیست و با این وصف، چاره‌ای جز عمل به جزئی از آن وجود ندارد و هرگاه عمل به جزئی از آن مجزی نباشد، بی‌چارگی پدید می‌آید که ممکن نیست؛ اما روشن است که این پنداری واهی است.»^۱ و سپس برای اقامه‌ی کل اسلام راهکار ارائه می‌دهند. با این اوصاف، شایسته است که نویسنده‌ی دروغگوی «شهر سؤال» از این همه دروغ‌گویی خود خجالت بکشد و به درگاه خداوند متعال توبه و استغفار کند و از حضرت علامه عذر بخواهد و خواهش کند که برای او طلب مغفرت فرمایند؛ همچنانکه شایسته است از مردم نیز بابت این همه دروغ‌گویی عذر بخواهد و حلالیت بطلبد، باشد که او را ببخشند و برای هدایت یا شفای او دعا کنند.

این‌ها همه‌ی ابهامات و اشکالاتی بود که این نویسنده‌ی مغرض و منحرف، بعد از عیب‌جویی و وسواس فراوان درباره‌ی کتاب ارزشمند «بازگشت به اسلام» توهّم کرده بود و تردیدی نیست که با این عیب‌جویی و وسواس اگر می‌توانست حتماً بر ابهامات و اشکالات مذکور می‌افزود، در حالی که

۱ . بازگشت به اسلام، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

ملاحظه فرمودید همه‌ی این ابهامات و اشکالات تا چه اندازه سبک، سخیف و مضحک است، تا حدی که اگر کسی کتاب گران سنگ «بازگشت به اسلام» را یک بار مطالعه کرده باشد، اصلاً نیازی به این توضیحات ما ندارد و خودش با خواندن این ابهامات و اشکالات، به سستی و نادرستی آن‌ها و غرض‌ورزی نویسنده‌اش پی می‌برد. به همین دلیل است که این قبیل نویسندگان فریب‌خورده یا خودفروخته که نوعاً توسط مراکز امنیتی یا سخن‌پراکنی حکومت‌ها مأموریت دارند، تنها امیدوار هستند که بتوانند افراد بی‌خبر از مبانی فکری حضرت علامه را به دام بیندازند و دچار شک و بدبینی سازند و از مطالعه‌ی آثار ایشان بازدارند و با روش کثیفی که نمونه‌هایی از آن را دیدید، گفتمان اسلامی و پاک این بزرگوار را لجن‌مال کنند، در حالی که با این کارهای شرم‌آور و ضدّ اسلامی تنها آبروی خود را می‌برند و به نهضت حقّ این بزرگوار یاری می‌رسانند تا با اقتدار و شکوه بیشتری به صراط مستقیم خود ادامه دهد.

خداوند را شاکریم که به ما توفیق داد تا حق را آشکار و دروغ‌گویان را مفتضح کنیم و از روی سوء نیت و غرض‌ورزی آنان در برابر حق پرده برداریم. تردیدی نیست که تمامی تهمت‌های بی‌پایه، مغالطات اغواگرانه و فریبکاری‌های نویسنده‌ی مزبور و امثال او در نزد خداوند علام الغیوب محفوظ است و او به آنان که تصوّر می‌کنند چنین خیانت‌ها و بازی‌گری‌هایی از چشم او پنهان می‌ماند یا از خاطرش فراموش می‌شود می‌فرماید: ﴿كَأَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا﴾ (مریم/۷۹)؛ «چنین نیست؛ به زودی چیزی که می‌گوید را می‌نویسیم و برای او عذاب را ممتد می‌سازیم» و می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق/۱۸)؛ «هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه نزد آن مراقبی آماده است».

والسلام علی من اتّبع الهدی

